

Characteristics of Āyatullāh Miṣbāḥ Yazdī's *Ma'ārif al-Qur'ān* and Its Capacity for the Production of Quran-Based Human Sciences

 **Amirreza Ashrafi** / Associate Professor, Department of Exegesis and Quranic Sciences, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran
Ashrafi@iki.ac.ir

Mahdi Abedi Amir al-Mu'minin / Ph.D. Candidate in Quranic Sciences and Hadith, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran
64mahdiabedi@gmail.com

Received: 2025/09/17 - **Accepted:** 2026/02/02

Abstract

The thematic exegesis (*tafsīr mawḍūʿī*) of the Holy Quran in the thought of Āyatullāh Muḥammad Taqī Miṣbāḥ Yazdī constitutes a systematic method for extracting, organizing, and coherently presenting Quranic knowledge, possessing considerable capacity for critiquing conventional human sciences and producing Quran-based human sciences. Employing a descriptive-analytical method and focusing on the *Ma'ārif al-Qur'ān* collection and other relevant works, this study examines the characteristics and components of this exegetical approach. The findings indicate that elements such as the longitudinal systematic design centered on tawḥīd (monotheism), precise and methodical refinement of the subject matter, maximal extraction of keywords, comprehensive search for relevant verses, deriving Quranic implications without reliance on presuppositions drawn from contemporary human science theories, utilization of the general and encompassing implications of the Quran, and the presentation of a macro and coherent picture of its knowledge—collectively provide a methodical package that offers the capacity to critique the epistemological, anthropological, and teleological foundations of conventional human sciences, as well as to transition from the critique phase to the production of theoretical frameworks for Quran-based human sciences. Accordingly, Āyatullāh Miṣbāḥ Yazdī's exegetical method may be regarded as an effective and methodical model for the reconstruction and production of human sciences grounded in the knowledge of the Holy Quran.

Keywords: Miṣbāḥ Yazdī, Ma'ārif al-Qur'ān, Quran-based human sciences, Islamic human sciences, civilizational function of thematic exegesis.

نوع مقاله: پژوهشی

ویژگی‌های معارف قرآن علامه مصباح یزدی و ظرفیت آن برای تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان*

✉ امیررضا اشرفی  / دانشیار گروه تفسیر و علوم قرآن، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ایران
Ashrafi@iki.ac.ir
مهدی عابدی امیرالمؤمنین / دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ایران
64mahdiabedi@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۶ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۳

چکیده

تفسیر موضوعی قرآن کریم در اندیشه آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی روشی نظام‌مند برای استخراج، سامان‌دهی و عرضه منسجم معارف قرآنی است که از ظرفیت قابل توجهی برای نقد علوم انسانی رایج و تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان برخوردار است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با تمرکز بر مجموعه «معارف قرآن» و دیگر آثار مرتبط، به بررسی ویژگی‌ها و مؤلفه‌های این رویکرد تفسیری می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهند که عناصری همچون طراحی نظام‌واره‌ای طولی با محوریت توحید، تنقیح دقیق و روشمند موضوع، استخراج حداکثری کلیدواژه‌ها، جست‌وجوی جامع آیات، استظهار دلالت‌های قرآنی بدون ابتننا بر پیش‌فرض‌های مأخوذ از نظریه‌های علوم انسانی جدید، بهره‌گیری از دلالت‌های عام و فراگیر قرآن و ارائه تصویری کلان و منسجم از معارف آن، در مجموع بسترهای روشمند فراهم می‌آورد که ظرفیت نقد مبانی معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و غایت‌شناختی علوم انسانی متعارف و نیز گذار از مرحله نقد به مرحله تولید چهارچوب‌های نظری علوم انسانی قرآن‌بنیان را فراهم می‌کند. بر این اساس، روش تفسیری آیت‌الله مصباح یزدی را می‌توان الگویی کارآمد و روشمند برای بازسازی و تولید علوم انسانی بر پایه معارف قرآن کریم دانست.

کلیدواژه‌ها: مصباح یزدی، معارف قرآن، علوم انسانی قرآن‌بنیان، علوم انسانی اسلامی، کارکرد تمدنی تفسیر موضوعی.

مقدمه

ضرورت بازخوانی قرآن کریم در قلمرو علوم انسانی از بنیادی‌ترین مطالبات معرفتی عصر حاضر به‌شمار می‌رود. با توجه به بحران‌های مبنایی، پراکندگی نظری و غلبه نگاه سکولار بر علوم انسانی رایج، بازگشت به قرآن و تلاش در جهت استخراج نظام‌مند معارف آن می‌تواند زمینه‌ساز بازتولید علوم انسانی اسلامی و شکل‌گیری منظومه‌ای قرآن‌بنیان در فهم انسان و جامعه باشد. در این افق، روش تفسیر موضوعی قرآن کریم از روش‌های نوین و کارآمد در استخراج تصویری جامع از آموزه‌های وحیانی و نظام‌مندسازی معرفت قرآنی محسوب می‌شود.

تفسیر موضوعی، روشی در تفسیر قرآن است که با انتخاب یک مسئله، گردآوری آیات مرتبط، تعیین دلالت‌ها و دسته‌بندی آنها، دیدگاه جامع قرآن را درباره آن مسئله استخراج می‌کند (ر.ک: رجبی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳).

علوم انسانی قرآن‌بنیان، مجموعه دانش‌هایی است که به شناخت انسان و توصیف، تبیین و تفسیر پدیده‌های فردی و اجتماعی و جهت‌بخشی به افعال و انفعالات انسانی می‌پردازد و در مبنای و اهداف و منابع، با آموزه‌های قرآنی موافق است (ر.ک: جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۷، ص ۲۴).

تفسیر موضوعی با تمرکز بر یک مسئله در سراسر قرآن و جمع‌آوری آیات مرتبط، می‌کوشد ساختار مفهومی واحدی از دیدگاه قرآن درباره آن مسئله به‌دست دهد. این روش، برخلاف تفسیر تربیتی، بر تحلیل موضوعی و شبکه‌ای آیات تکیه دارد و از رهگذر آن می‌توان طرحی منظم از نظام معرفتی قرآن در حوزه‌های مختلف معرفتی ارائه داد. چنین روشی با مختصاتی که در مجموعه معارف قرآن علامه مصباح یافته است، ظرفیت چشمگیری برای تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان دارد.

مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی و تبیین ویژگی‌های تفسیر موضوعی آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی در مجموعه معارف قرآن و تحلیل ظرفیت آن برای تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان است. پرسش اصلی تحقیق چنین است: ویژگی‌های تفسیر موضوعی علامه مصباح یزدی در مجموعه معارف قرآن چیست و این تفسیر با توجه به ویژگی‌هایش از چه قابلیت‌هایی برای تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان برخوردار است؟

تا کنون پژوهش‌هایی ارزنده درباره روش تفسیری علامه مصباح در مجموعه معارف قرآن صورت گرفته است. در این میان، مقاله «تفسیر موضوعی قرآن از منظر استاد محمدتقی مصباح یزدی» از جامع‌ترین آثار در معرفی ویژگی‌های این تفسیر است و شاخصه‌هایی چون فراگیری آموزه‌های قرآنی، نظام‌واره‌سازی معارف، نگرش سیستمی و طولی، نوآوری ساختاری، بهره‌گیری حداکثری از قرآن، و روانی همراه با ژرف‌نگری را برجسته می‌کند (ر.ک: رجبی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱-۱۴۶). با این حال تمرکز این اثر بیشتر توصیفی است و چندان به ظرفیت‌های این تفسیر در نقد علوم انسانی رایج و تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان نمی‌پردازد.

کتاب تفسیر موضوعی؛ چپستی، بنیان‌ها و پیش‌فرض‌ها در دو بخش سامان یافته است: بخش نخست به خاستگاه

تاریخی - معرفتی تفسیر موضوعی، جایگاه آن در میان تفاسیر، ضرورت این رویکرد و دامنه‌شناسی موضوعات می‌پردازد. در بخش دوم، نویسنده ذیل محور اول از سه محور «توصیف»، «تبیین» و «توصیه» به بیان برخی ویژگی‌های تفسیر موضوعی علامه مصباح در کتاب *جامعه و تاریخ*، مانند «تحلیل دقیق و عالمانه موضوع» پرداخته است (ر.ک: جلیلی، ۱۳۸۷).

پایان‌نامه تفسیر موضوعی از دیدگاه شهید صدر و استاد مصباح یزدی در مقطع کارشناسی ارشد (ذوالفقاری، ۱۳۸۷) به تبیین مفهوم، اهداف، مبانی و مراحل تفسیر پرداخته و برخی ویژگی‌های این روش در اندیشه شهید صدر و علامه مصباح یزدی را بیان نموده است. این پژوهش نیز بیشتر ناظر به گزارش و مقایسه کلی دو تفسیر است، نه تحلیل ویژگی‌های تفسیر موضوعی علامه مصباح و بررسی ظرفیت آن برای تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان.

در اثر دیگر با عنوان تفسیر موضوعی در گفت‌وگو با حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح، (ذوالفقاری، ۱۳۸۸، ص ۶)، تفسیر موضوعی به مثابه روشی مسئله‌محور معرفی شده است که بر تمایز جزءنگری و کل‌نگری، چینش منطقی و طولی موضوعات، ذومراتب بودن تفسیر و ملاحظه هر مسئله در نسبت با کل نظام معارف قرآن و نیز بیان مراحل تفسیر موضوعی تأکید دارد؛ اما کاربست برخی دیگر از ویژگی‌های مهم مجموعه معارف قرآن و نقش آنها در بازسازی علوم انسانی در این اثر پیگیری نشده است.

مقاله «مفسران برجسته حوزه علمیه قم در سده اخیر؛ علامه مصباح یزدی و تفسیر موضوعی نظام‌مند قرآن»، با تمرکز بیشتر بر روش تفسیری علامه مصباح، نسبت روش تفسیری ایشان را با مسائل علوم اسلامی و انسانی به‌صورتی روشن‌تر تبیین کرده است. به‌باور نویسنده، علامه مصباح مبتکر الگوی «تفسیر موضوعی نظام‌مند» است؛ الگویی که بر کل‌نگری، فراگیری حداکثری موضوعات قرآنی، انسجام با کل نظام اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی اسلام، و توجه به چالش‌ها و شبهات معاصر استوار است. همچنین نظریه‌پردازی تفسیری، نگرش سیستمی و ارائه منظومه‌ای از معارف قرآن در چهار حوزه بنیادین الهیاتی، مبادی و مسائل نظامات اخلاقی - اجتماعی و احکام عبادی و فردی، از مهم‌ترین یافته‌های این مقاله به‌شمار می‌آید (ر.ک: آریان، ۱۴۰۳، ص ۱۹۶-۲۰۴)؛ اما بحث ظرفیت این تفسیر برای تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان به تفصیل بیان نشده است.

همچنین پژوهش تطبیقی با عنوان بررسی تطبیقی روش تفسیر موضوعی آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جوادی آملی برتری چینش موضوعات و محوریت توحید در روش تفسیری آیت‌الله مصباح را نشان می‌دهد (اسماعیلی، ۱۴۰۰، ص ۵۳-۷۰)؛ بی‌آنکه این روش را به مثابه الگویی برای تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان تحلیل کند.

در مجموع، با وجود غنای نسبی این پیشینه، خلأ تحلیل نظام‌مند ظرفیت تفسیر موضوعی معارف قرآن در نقد علوم انسانی معاصر و تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان همچنان باقی است؛ خلأی که پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به آن است.

نوآوری پژوهش حاضر، در ارائه تحلیلی روشمند از ویژگی‌های روشی این تفسیر در جهت تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان است.

۱. ابعاد علمی اثرگذار در شکل‌گیری مجموعه معارف قرآن

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۱۳-۱۳۹۹) از برجسته‌ترین متفکران معاصر علوم اسلامی است که شخصیت علمی او بر پایه جامعیت دانشی، عمق فلسفی و بهره‌گیری نظام‌مند از آموزه‌های قرآن کریم در سامان‌دهی اندیشه دینی شکل گرفته است. وی پس از طی سریع و ممتاز مراحل تحصیلی حوزوی، از محضر استادانی اندیشمند، همچون آیت‌الله‌العظمی بروجردی، امام خمینی، علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، آیت‌الله بهجت و آیت‌الله اراکی بهره برد و علاوه بر فقه و اصول، در فلسفه اسلامی، کلام، اخلاق و تفسیر قرآن به مرتبه‌ای ممتاز از دانش دست یافت. انس فراوان با قرآن و معارف اهل بیت علیهم‌السلام، تلمذ طولانی‌مدت در محضر علامه طباطبائی، به‌ویژه در زمینه فلسفه صدرایی و تفسیر قرآن، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری ذهن منسجم و نگاه قرآن‌محور آیت‌الله مصباح داشت؛ تا حدی که علامه طباطبائی بازخوانی علمی بخشی از تفسیر *المیزان* را پیش از انتشار به او واگذار کرده بود (ر.ک: صنعتی، ۱۳۸۳، مصباح دوستان، ص ۲۸-۲۴؛ اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۹۱-۹۳). بهره‌مندی علامه مصباح از سلوک علمی - اخلاقی استادانی مجتهد و فیلسوفانی ژرف‌اندیش و متعبد، که با نگرشی عمیق به آموزه‌های دینی و قرآنی راه یافته بودند و به جامعیت و کارآمدی قرآن در همه عرصه‌های زندگی باور داشتند، در پیدایش استقلال فکری، پرهیز از التقاط، شجاعت در نقد دیدگاه‌های رایج بر پایه برهان و منطق، و التزام توأمان به عقل و وحی نقشی تعیین‌کننده داشت (ر.ک: اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۸۳ و ۹۵؛ شریفی، ۱۴۰۰، ص ۸۱-۸۲).

یکی از ویژگی‌های ممتاز علمی آیت‌الله مصباح، شناخت عمیق از برخی شاخه‌های علوم انسانی و فلسفه غرب، در کنار تسلط بر علوم اسلامی است (ر.ک: صنعتی، ۱۳۸۳، ص ۳۲-۳۴). ایشان با شناخت عمیق مبانی فلسفی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی مکاتب جدید، توانست نسبت علوم انسانی جدید و معارف اسلامی را به‌صورت تحلیلی تبیین کند. در نتیجه، مواجهه او با علوم انسانی رایج در سطح کلیات باقی نماند؛ بلکه معطوف به مسائل واقعی، پرسش‌های بنیادین و نیازهای معرفتی زمانه شد. این رویکرد، جهت‌دهی پرسش‌های تفسیری و امکان تبدیل داده‌های قرآنی به مبانی نظری برای بازاندیشی علوم انسانی را فراهم می‌سازد.

ثمره جامعیت علمی و نگاه نقادانه آیت‌الله مصباح یزدی در آثار متنوع او در حوزه‌هایی چون معرفت‌شناسی، فلسفه، اخلاق، کلام، سیاست، حقوق و به‌ویژه تفسیر موضوعی قرآن آشکار است. در میان آنها، مجموعه معارف قرآن جایگاهی محوری دارد؛ اثری که با نگاهی نظام‌مند و مسئله‌محور، قرآن را نه صرفاً مجموعه‌ای از آموزه‌های ارزشی و اخلاقی، بلکه منبعی بسیار غنی و مستحکم برای استخراج مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی علوم انسانی می‌داند.

تسلط نویسنده بر فلسفه و علوم عقلی، کلام و تفسیر، امکان کشف پیش‌فرض‌های عقلی مستتر در آیات و پیوند روشمند میان مفاهیم قرآن و پرسش‌های بنیادین علوم انسانی را فراهم کرده است. در کنار این توان علمی، التزام عملی به تهذیب نفس و سلوک اخلاقی - که در سنت اسلامی شرط فهم عمیق وحی است - موجب شکل‌گیری رویکردی امانت‌دارانه و غیرابزاری به قرآن شده است؛ رویکردی که بر انسجام درونی آیات، پرهیز از تحمیل پیش‌فرض‌های بیرونی، و استخراج مبانی نظری معتبر برای علوم انسانی قرآن‌بنیان استوار است.

بالین حال، نقش آیت‌الله مصباح را نباید در تولید مستقیم علوم انسانی به‌معنای رایج آن جست‌وجو کرد؛ بلکه اهمیت او در بنیان‌گذاری و مهندسی معرفتی علوم انسانی قرآن‌بنیان است. تفسیر موضوعی وی در مجموعهٔ معارف قرآن چهارچوبی منسجم برای طرح پرسش‌های علوم انسانی، استخراج مبانی قرآنی و پیوند دادن متن وحی با مسائل انسان معاصر را فراهم می‌سازد. از این رو ظرفیت اصلی اندیشهٔ تفسیری او، در ایجاد زیرساخت‌های معرفتی و روشی برای بازتولید علوم انسانی بر پایهٔ قرآن و جهان‌بینی توحیدی نهفته است؛ ظرفیتی که محور اصلی این پژوهش به‌شمار می‌آید.

۲. ویژگی‌های تفسیر موضوعی آیت‌الله مصباح یزدی

مراد از ویژگی‌های تفسیر موضوعی علامه مصباح، مجموعه‌ای از اوصاف روشی و محتوایی است که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم در نقد علوم انسانی رایج و شکل‌دهی علوم انسانی قرآن‌بنیان نقش‌آفرین‌اند. هرچند برخی از این ویژگی‌ها در آثار دیگر مفسران نیز کمابیش دیده می‌شود، اما تفسیر موضوعی معارف قرآن در ترکیب منسجم و کارآمد این ویژگی‌ها پیش‌تاز است. برآیند این ویژگی‌ها رویکردی منسجم و نظام‌مند در تفسیر موضوعی است که می‌تواند به‌مثابهٔ الگویی استوار برای بازخوانی انتقادی علوم انسانی موجود و سامان‌دهی نظریه‌های علوم انسانی قرآن‌بنیان مورد استفاده قرار گیرد.

۲-۱. نظام توحیدبنیان به‌مثابهٔ چهارچوب معرفتی علوم انسانی قرآن‌بنیان

علوم انسانی و اجتماعی در مغرب‌زمین بر شالودهٔ مبانی معرفتی ویژه‌ای بنا شده است که نگاه به «انسان» و «ساحت‌های کنش او» را به‌طور بنیادین دگرگون ساخت. در این سیر تحول، آگوست کنت با تأسیس مکتب اثبات‌گرایی نقشی تعیین‌کننده در جهت‌دهی به این مبانی ایفا کرد (حسنی و موسوی، ۱۳۹۲، ص ۳۱). کنت با اتخاذ رویکردی تقلیل‌گرایانه، دوگانه‌انگاری «نفس» و «بدن» را انکار کرد و کارکردهای نفسانی را به فرایندهای فیزیولوژیک مغز فروکاست (حسنی و موسوی، ۱۳۹۲، ص ۳۵، ۳۹ و ۵۱). او با برهم زدن موازنهٔ میان عقل و قلب، عقل را «بندهٔ قلب» و اراده را محصول انفعال در برابر غرایز دانست (INGRAM, 1901, p.32)، به‌نقل از حسنی و موسوی، ۱۳۹۲، ص ۶۲). این انگاره که انسان را موجودی صرفاً «اجتماعی‌تر» و رفتار او را جبری می‌پندارد، در سنت نوابات‌گرایی تداوم یافت و با «تجربه‌گرایی» محض، قلمرو حقیقت را در حصار داده‌های حسی محصور کرد (INGRAM, 1901, p.16-27)، به‌نقل از حسنی و موسوی، ۱۳۹۲، ص ۴۱-۵۴؛ Hughes, 1990, p.20 & 36.

به نقل از حسنی و موسوی، ۱۳۹۲، ص ۶۴-۶۵). این تجربه تاریخی گویای آن است که علوم انسانی پیش از هر چیز در گرو یک «چهارچوب معرفتی» است که چستی انسان و ابزارهای شناخت او را تعریف می‌کند. در نقطه مقابل، «نظام توحیدبنیان قرآنی» در منظومه فکری علامه مصباح یزدی - که کاملاً همسو با نگاه علامه طباطبائی در *المیزان* است (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۰، ص ۱۳۵) - به مثابه یک چهارچوب معرفتی جامع و نظام‌مند، بستری برای تولید علوم انسانی قرآن‌نویان فراهم می‌آورد. در این پارادایم، انسان حقیقتی است که در پیوند میان ساحت جسمانی و روحانی تعریف می‌شود؛ به گونه‌ای که «قلب» نه یک عضو مادی، بلکه مرتبه‌ای از روح و جایگاه اصیل درک حضوری، ایمان و «اختیار» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۳). بر این پایه، انسان در بند جبر زیستی نیست؛ بلکه با بهره‌مندی از قوه عقل و الهام‌های فطری، قدرت انتخاب آگاهانه میان گرایش‌های متضاد را داراست (مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ص ۴۱-۶۴ و ۱۱۷؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۳۶-۵۶).

علاوه بر این در این چهارچوب معرفتی، «منطق شناخت» از انحصار تجربه حسی خارج می‌شود و با بهره‌گیری از منابع مکمل و هم‌افزای «عقل، فطرت، وحی و تجربه»، ارکان معرفتی مستحکمی برای تحلیل کنش انسانی شکل می‌گیرد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۵۱-۵۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۲، ص ۲۸-۲۹). این رویکرد، نه تنها انسان را در نظام آفرینش به مقام استعلایی «خلافت الهی» ارتقا می‌دهد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ص ۸۲-۸۶؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۱۴۰)، بلکه اراده او را با «مسئولیت» اخلاقی گره می‌زند و غایت‌مندی کنش انسانی را در افق «قرب الهی» تثبیت می‌کند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۳، ص ۱۷۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۳۲۵-۳۵۷). در حوزه ارزش‌شناسی نیز این چهارچوب با نفی نسبی‌گرایی قراردادی، باید‌ها و نبایدها را به «روابط واقعی» میان افعال و کمال غایی (قرب الهی) مستند می‌سازد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۳، ص ۱۷۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۰۸-۲۹۳).

بدین‌سان، نظام توحیدبنیان فراتر از یک دیدگاه اعتقادی، به‌عنوان یک «پارادایم معرفتی»، با آشکارسازی وحدت درونی آموزه‌های وحیانی، بنیان‌های لازم را برای مطالعات تطبیقی و نقدی فراهم می‌آورد. این چهارچوب، با نقد مبانی تجربه‌گرایانه و جبرگرایانه مکاتب رقیب، الگویی علمی و روشمند ارائه می‌دهد که بستر اصلی تولید «نظریه‌های علوم انسانی قرآن‌بنیان»، به‌عنوان رقیبی کارآمد و بدیل برای علوم انسانی سکولار، به‌شمار می‌آید.

۲-۲. تنقیح دقیق موضوع؛ زمینه‌ساز مواجهه انتقادی و استنباط نظام‌مند علوم انسانی

از مؤلفه‌های کلیدی در روش تفسیر موضوعی علامه مصباح یزدی برای ورود نقادانه به علوم انسانی معاصر و تولید نظریه‌های قرآن‌بنیان، اهتمام ویژه ایشان به «تنقیح دقیق موضوع» و شفاف‌سازی مفاهیم کانونی است. علامه با اشراف عمیق بر هندسه معرفتی مفاهیم، پیش از هر گونه داوری یا استناد آیاتی، محل نزاع را با تعبیری دقیق و فنی مشخص می‌سازد. این تدبیر روش‌شناختی مانع از ابهام مفهومی، خلط ساحت‌های معرفتی و تداخل مباحث می‌شود؛

آسیب‌هایی که کمابیش گریبان‌گیر جریان‌های نقد دینی بر علوم انسانی است. مفهوم‌شناسی نظام‌مند نزد ایشان، نه یک گام مقدماتی ساده، بلکه فرایندی جامع شامل واکاوی لایه‌های لغوی، عرفی، اصطلاحی، قرآنی و در صورت لزوم، تحلیل‌های عقلی و مقایسه با مفاهیم هم‌خانواده یا متضاد است که نقشه‌راه تحقیق را ترسیم می‌کند و چهارچوبی منسجم برای نقد نظریه‌های رایج علوم انسانی و استنباط نظام‌مند از معارف قرآن فراهم می‌آورد.

این رویکرد، اگرچه در نگاه نخست ممکن است از مقوله تولید علم به‌نظر نرسد، اما در عمل، نقشی راهبردی در نظریه‌پردازی ایفا می‌کند؛ چراکه نقد نظریات علوم انسانی بدون فهم دقیق مدعا، مبانی هستی‌شناختی و لوازم عملی آن نظریات، فاقد پشتوانه علمی است. ورود غیرروشمند و شتاب‌زده به نقد علوم انسانی معمولاً ریشه در فقدان تنقیح مفهومی و ناآشنایی با اصطلاحات تخصصی و چهارچوب نظری مکاتب رقیب دارد. علامه مصباح تنها پس از احاطه جامع بر موضوع، تبیین حدود و ثغور و تفکیک ساحت‌های بحث، به ارزیابی و نقد روی می‌آورد. این روش‌شناسی، مواجهه‌ای تخصصی و ثمربخش را ممکن می‌سازد و بستر لازم را برای بازتولید نظریه‌های بدیل و قرآن‌بنیان مهیا می‌کند.

نمونه بارز این کنش روشمند را می‌توان در مواجهه ایشان با نظریه «پلورالیسم» مشاهده کرد؛ مفهومی که دارای گونه‌های متکثری چون پلورالیسم سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، معرفتی و دینی است. علامه مصباح در آثاری همچون *راه و راهنماشناسی* (مصباح یزدی، ۱۳۹۷ الف، ص ۵۵۵-۵۵۹)، *نظریه سیاسی اسلام* (مصباح یزدی، ۱۳۸۲ الف، ص ۱۶۰-۱۶۲) و به‌طور ویژه در کتاب *تعدد قرائت‌ها*، پیش از هر گونه نقد، به تنقیح دقیق مدعای نظریه، واکاوی زمینه‌های تاریخی - معرفتی شکل‌گیری آن در غرب و ایران، و اهداف و انگیزه‌های طرح آن پرداخته است. ایشان پس از تفکیک دقیق سطوح معنایی و بهره‌گیری از اصطلاحات فنی، نظریه یادشده را به محک قرآن عرضه کرده، دیدگاه و حیانی را در آن باب تبیین می‌کند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۱۳-۳۴). در نهایت می‌توان گفت که تنقیح موضوع در آثار ایشان، نه صرفاً یک مقدمه روش‌شناختی، بلکه یک ظرفیت راهبردی برای نقد مبنایی علوم انسانی موجود و استلزامی ضروری برای نیل به علوم انسانی اسلامی است.

۳-۲. گسترش دامنه پژوهش از طریق استخراج حداکثری کلیدواژه‌های قرآنی

از مراحل تفسیر موضوعی، استخراج حداکثری و درعین‌حال دقیق کلیدواژه‌های قرآنی مرتبط با موضوع مورد پژوهش است. از نگاه نویسنده معارف قرآن، این مرحله صرفاً کاری لغت‌شناسانه یا فهرست‌برداری ساده از واژگان هم‌معنا نیست؛ بلکه فرایندی تحلیلی و عمیق است که مستلزم فهم دقیق موضوع، شناخت دستگاه مفهومی قرآن و تسلط بر کاربردهای واژگانی آن می‌باشد.

بسیاری از مفاهیم علوم انسانی رایج لزوماً با همان اصطلاحات فنی در قرآن کریم به‌کار نرفته‌اند؛ از این‌رو مفسر موضوعی نمی‌تواند در جست‌وجوی آیات، صرفاً به دنبال الفاظ اصطلاحی متأخر باشد؛ بلکه باید با تحلیل ماهیت مفهوم

مورد نظر، معادل‌ها، لوازم، آثار و مفاهیم هم‌افق آن را در قرآن شناسایی کند. این رویکرد موجب می‌شود که دامنه جست‌وجو از سطح الفاظ فراتر رود و به لایه‌های عمیق‌تر معنایی قرآن راه یابد. برای نمونه، علامه مصباح در بررسی «ادله نقلی عصمت پیامبران» با تحلیل دقیق آیات مرتبط با هدایت، اغواء، طهارت و عنایت الهی نشان می‌دهد که هرچند واژه «عصمت» صریحاً در قرآن نیامده، اما مفهوم آن در تعبیر «مُخْلِصِينَ» به‌خوبی منعکس شده است. ایشان با استناد به آیه «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّنَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص: ۸۲-۸۳) بیان می‌کند: «مخلص» کسی است که خداوند او را برای خود خالص ساخته است؛ خلوصی که مصونیت عملی او از وسوسه‌های شیطان را تضمین می‌کند؛ همان مفهومی که در اصطلاح علم کلام «عصمت» نامیده می‌شود. بدین ترتیب، استاد با تحلیل مفهومی و قرآنی، کلیدواژه‌های دقیق و بدیل برای مفهوم عصمت استخراج می‌کند و راهنمایی روشن برای جست‌وجوی آیات مرتبط ارائه می‌دهد.

نمونه دیگر، «هدف نهایی انسان» است. مفسر معارف قرآن با ذکر این نکته روش‌شناختی که قرآن در بیان اهداف نهایی، عمدتاً از مفاهیم فطری و مطلوب ذاتی انسان بهره می‌برد، به تحلیل واژگانی قرآن می‌پردازد. هرچند تعبیر «هدف نهایی» به زبان عربی در قرآن نیامده است، ایشان مفاهیمی را می‌یابد که خود غایت‌اند و واسطه تحقق هدف دیگری نیستند؛ همچون «فلاح»، «فوز»، «سعادت» و «صلاح». در این میان، «فلاح» به‌عنوان رستگاری مطلق و مطلوب ذاتی انسان معرفی می‌شود و «فوز» به‌معنای رسیدن به مطلوب نهایی، در آیاتی با تعبیری چون «الفوز العظيم» (توبه: ۱۱۱؛ نساء: ۱۳؛ مائده: ۱۱۹) یا «الفوز الكبير» (بروج: ۱۱) آمده و تحقق نهایی سعادت انسانی را نشان می‌دهد. مفسر معارف قرآن با تحلیل شبکه مفهومی قرآن، مجموعه‌ای از کلیدواژه‌های قرآنی را به‌عنوان معادل‌ها و بیان‌های متنوع «هدف نهایی» استخراج می‌کند و امکان جست‌وجوی جامع آیات مرتبط را فراهم می‌سازد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۲-۳۳).

همچنین ایشان برای اثبات «تجرد روح» - با توجه به عدم کاربرد اصطلاح فلسفی «تجرد» در قرآن - از مفاهیم و عباراتی که به‌طور غیرمستقیم در قرآن همان مفهوم را می‌رسانند، استفاده کرده است. به‌گفته ایشان، «تجرد» اصطلاحی است فلسفی و در لغت به‌معنای برهنگی است که بر فرض کاربردش در قرآن، چه‌بسا از طرف ناآشنایان با اصطلاحات فلسفی، بر مفهومی مادی حمل می‌شد. به‌باور ایشان، نباید توقع داشت که در آیات، لفظ «مجرد» به‌کار رفته باشد و اگر هم می‌بود، صریحاً مقصود ما را بیان نمی‌کرد. اصولاً در قرآن، مفاهیم ماورای طبیعی - نظیر اوصاف الهی - با الفاظ متشابه بیان شده‌اند؛ الفاظی که وضع نخستشان برای امور حسی بوده و سپس توسعه یافته و در غیرمحسوس نیز به‌کار رفته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ص ۱۸۵).

مؤلفه‌های این رویکرد عبارت‌اند از: الف) تحلیل مفهومی مسئله پیش از جست‌وجوی لفظی؛ ب) توجه به معادل‌های قرآنی مفاهیم اصطلاحی؛ ج) گسترش دامنه کلیدواژه‌ها از رهگذر توجه به لوازم و آثار مفهوم. چنین

رویکردی، افزون بر زمینه‌سازی برای جست‌وجوی دقیق آیات مرتبط با علوم انسانی، پایه‌ای استوار برای استنتاج مفاهیم قرآنی در این حوزه را فراهم می‌کند.

۲-۴. جست‌وجوی جامع و روشمند آیات، برای تدقیق و تعمیق پژوهش در حوزه‌های علوم انسانی

در روش تفسیر موضوعی آیت‌الله مصباح یزدی، جست‌وجوی جامع و روشمند آیات یکی از ارکان اصلی برای فهم دقیق معارف قرآن است. مفسر باید با مسئله‌ای تنقیح‌شده به قرآن رجوع کند و با تدبر مستقیم، پیاپی و فراگیر در سراسر متن وحی، تمامی آیات مرتبط - حتی آن دسته که پیوندی احتمالی یا ضمنی با موضوع دارند - را گرد آورد. در این رویکرد، اکتفا به ابزارهای ماشینی نظیر نرم‌افزارهای قرآنی یا فهرست‌های موضوعی کافی نیست؛ زیرا بسیاری از ارتباط‌های مفهومی کارآمد در مواجهه با علوم انسانی، در قرآن به‌صورت غیرصریح آمده است و تنها از طریق تدبر جامع و هوشمندانه قابل کشف است.

اهمیت این مرحله در آن است که اعتبار و عمق نتایج تفسیری، مستقیماً تابع گستره و دقت آیات گردآوری‌شده است؛ چراکه هر گونه غفلت از آیات هم‌افق می‌تواند به برداشتی ناقص از دیدگاه قرآن منجر شود. نویسنده معارف قرآن با اتکا به شناخت دقیق موضوع و استخراج حداکثری کلیدواژه‌ها، این مرحله را با وسواس علمی پیش می‌برد تا از یک «گردآوری ساده» فراتر رود و به ابزاری برای «تدقیق و تعمیق پژوهش» دست یابد. در این سطح، فرایند رفت‌وبرگشت میان مفاهیم علوم انسانی و جست‌وجوی مکرر و پالایش‌شده آیات، دامنه پژوهش را به‌گونه‌ای ارتقا می‌دهد که بازخوانی مسائل پیچیده انسانی در پرتو آموزه‌های وحیانی، با عمق و اتقان بسیار بیشتری میسر می‌شود.

۲-۵. استظهار آیات به‌جای تکیه بر نظریات رایج؛ تقدم منطق قرآن بر نظریات رایج علوم انسانی

در روش تفسیری علامه مصباح یزدی، استظهار دقیق آیات قرآن بر هر گونه اتکای پیشینی به نظریه‌های رایج علمی و فلسفی تقدم دارد. ایشان با تأکید بر انسجام درونی و نظام معنایی مستقل قرآن، فهم آیات را امری درون‌متنی می‌داند که باید بر پایه دلالت‌های لفظی، قرائن سیاقی و تفسیر آیات با یکدیگر سامان یابد. از این‌رو نظریه‌های ظنی و تغییرپذیر، به‌ویژه در علوم تجربی و انسانی، نمی‌توانند معیار فهم وحی باشند. به‌باور ایشان، نظریه‌های علمی تنها با دارا بودن اعتبار علمی لازم و با احتیاطی روشمند می‌تواند از قرائن بیرونی فهم آیات قلمداد شود (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۵۶-۵۷). کاربست این رویکرد، به‌ویژه در مواجهه با نظریه تکامل داروین، در تبیین آفرینش نخستین انسان نمایان است. درحالی‌که این فرضیه در فضای علمی معاصر به‌گونه‌ای فراگیر پذیرفته شده است و گاه به‌عنوان پیش‌فرضی مسلم در تفسیر متون دینی وارد می‌شود، علامه مصباح با تکیه بر ظاهر قریب به نص آیات خلقت آدم ﷺ، بر آفرینش مستقیم و مستقل انسان از خاک تأکید می‌کند و عدول از این ظهور روشن را به‌نفع فرضیه‌ای ظنی، ناروا می‌شمارد؛ زیرا چنین رویکردی به‌معنای ترجیح فرضیه‌ای ناپایدار بر دلالتی نزدیک به قطع در کلام الهی است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۲۶-۲۲۸).

تحلیل معرفتی این رویکرد نشان می‌دهد که این مفسر مدقق با تفکیک روشن میان «دلالت ثابت وحی» و «فرضیات ابطال‌پذیر علمی»، از استقلال معرفتی قرآن در برابر نظریه‌های رایج دفاع می‌کند و آن را منبعی واقع‌نما، معتبر و پایدار برای تبیین مسائل بنیادین می‌داند. بر اساس این تلقی، قرآن کریم - به‌عنوان کلام خداوند حکیم و آگاه به همه سطوح و لایه‌های هستی - شایسته آن است که محور و مبنای نظریه‌پردازی در حوزه‌های اساسی، از جمله علوم انسانی، قرار گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۲۸).

استظهار دقیق قرآن، نه تنها مانع تحمیل چهارچوب‌های نظری بیرونی بر متن وحی می‌شود، بلکه امکان بازخوانی نقادانه مسائل علوم انسانی و تولید نظریه‌های علوم انسانی قرآن‌بنیان را فراهم می‌سازد؛ نظریه‌هایی که از متن وحی آغاز و با دانش بشری وارد گفت‌وگوی انتقادی می‌شوند، اما اعتبار و جهت‌گیری خود را به فرضیات ناپایدار علوم رایج وابسته نمی‌کنند.

۲-۶. استفاده از ظرفیت وسیع دلالت‌های قرآنی؛ پشتوانه استنباط روشمند علوم انسانی

در روش تفسیر موضوعی نویسنده مجموعه معارف قرآن، بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های دلالتی آیات یکی از ویژگی‌های متمایز و اثرگذار در فرایند تولید دانش به‌شمار می‌آید. این رویکرد با عبور از سطح معانی ظاهری، امکان استخراج مفاهیم انتزاعی و قواعد کلی را فراهم می‌سازد؛ امری که برای نظریه‌پردازی در علوم انسانی اهمیتی بنیادین دارد. در این چهارچوب، تفسیر موضوعی نه تنها به دلالت مطابقی، بلکه به دلالت‌های تضمنی و التزامی و نیز گونه‌هایی چون اقتضا، تنبیه، ایما و اشاره توجه می‌کند و از مدالیل مفهومی و عقلی کلام الهی نیز بهره می‌گیرد (ر.ک: رجبی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۰-۱۹۶).

تحلیل معرفت‌شناختی این مبنا نشان می‌دهد که در بنیان این شیوه تفسیری، تمایزی سنجیده میان «معنای ثابت و قطعی وحی» و «نظریه‌های تحول‌پذیر و آزمون‌پذیر علمی» مفروض است؛ بدین معنا که قرآن کریم به‌مثابه منبعی واقع‌نما و پایدار، در تبیین مبانی انسان‌شناختی و غایت‌شناختی، مرجعیت خود را حفظ می‌کند و در عین تعامل روشمند با یافته‌های بشری، در چهارچوب آنها فرو کاسته نمی‌شود. از این رو اتکای نظام‌مند به گستره دلالت‌های قرآنی، پشتوانه‌ای نظری برای استنباط منسجم معارف انسانی و بستر ساز صورت‌بندی چهارچوب‌های علوم انسانی قرآن‌بنیان فراهم می‌آورد. کاربست ظرفیت‌های متنوع دلالتی آیات در آثار تفسیری این اندیشمند نمونه‌های روشنی دارد؛ از جمله با استناد به لوازم معنایی آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَمَاتِهَا فِيمَسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (زمر: ۴۲) و نیز آیات نساء: ۹۷، نحل: ۲۸-۲۹ و سجده: ۱۱، به اثبات وجود روح، تجرد آن، بقای پس از مرگ و نقش بنیادین آن در هویت انسان پرداخته شده است. در این تحلیل‌ها، با بهره‌گیری از دلالت‌های التزامی و اقتضایی آیات، این مدعیات به‌صورت روشمند و در قالبی منسجم استنباط شده‌اند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ص ۱۷۵-۱۸۷).

۲-۷. نگاه تمدنی به قرآن و پاسخ‌گویی به نیازهای زمان

از مؤلفه‌های مهم روش تفسیر مفسر معارف قرآن، تلقی تمدنی از قرآن و تأکید بر پاسخ‌گویی مستمر آن به نیازهای معرفتی انسان بر پایهٔ باور به جامعیت وحی است؛ جامعیتی که به‌گونه‌ای منسجم در مجموعهٔ تفسیر موضوعی ایشان صورت‌بندی شده است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۲۸۷-۳۰۶). مقصود از جامعیت آن است که وحی الهی، افزون بر تبیین مبانی بنیادین معرفتی، ظرفیت لازم را برای تأمین نیازهای اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بشر داراست؛ ظرفیتی که امکان نظریه‌پردازی در علوم انسانی به‌مثابهٔ نرم‌افزار تمدن دینی را فراهم می‌سازد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۳۰۵-۳۰۶).

بر همین اساس، وی به‌صورت نظام‌مند دیدگاه قرآن را در حوزه‌های کلیدی علوم انسانی، به‌ویژه اخلاق، حقوق و سیاست، تبیین کرده است؛ برای نمونه، در کتاب حقوق و سیاست در قرآن، خاستگاه «حق»، منشأ اعتبار و مشروعیت قانون، دولت و حاکمیت، و نیز مرجع قانون‌گذاری در اسلام را از منظر قرآن و دیگر منابع اسلامی بررسی کرده و تمایز آن را با نظریه‌های بشری نشان داده است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۴۴-۴۷ و ۷۹-۱۴۸).

در همین چهارچوب، نمونه‌ای دیگر از کاربرست تمدنی معارف قرآن در اندیشهٔ این اندیشمند قرآنی، تحلیل مقولهٔ همبستگی اجتماعی در ذیل اخلاق اجتماعی است. ایشان با استخراج عوامل مؤثر در پیدایش و استحکام جامعه، از میان انواع پیوندهای طبیعی، عقلانی و عاطفی، بر نقش محوری عقلانیت و ایمان دینی در تحقق جامعهٔ واحد جهانی تأکید می‌کند و با استناد به آیاتی چون «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» (آل عمران: ۱۰۳) و «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...» (شوری: ۱۳)، نشان می‌دهد که محور پایدار همبستگی در منطق قرآن، دین و ارزش‌های الهی است، نه پیوندهای نسبی یا منافع مادی (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۳، ص ۹۵-۱۱۰). در این تلقی، قرآن به‌مثابهٔ چهارچوب نظری سامان اجتماعی و جهان‌بینی تمدن اسلامی فهم می‌شود؛ چهارچوبی که روابط انسانی را بر مدار «برّ و تقوا» (مائده: ۲) هدایت می‌کند و زمینهٔ بازسازی نظریه‌های اجتماعی و سیاسی در افق تمدن قرآنی را فراهم می‌آورد.

در نگاه علامه مصباح، «ولایت» از مفاهیم بنیادین قرآن و محور سازمان اجتماعی در تمدن اسلامی است. ولایت رابطه‌ای دوسویه میان انسان و خداوند و الگویی برای تنظیم مناسبات انسانی بر پایهٔ ایمان، عبودیت و عدالت است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...» (بقره: ۲۵۷)، که جهت‌گیری کلی تمدن دینی را بر مدار ولایت الهی و نفی ولایت طاغوت ترسیم می‌نماید. قرآن، جامعه را در دو جبههٔ «ولایت الله» و «ولایت طاغوت» معرفی می‌کند و بنیان تمدن اسلامی را بر محور نخست می‌نهد؛ زیرا تنها در این چهارچوب است که روابط سیاسی و فرهنگی از مشروعیت برخوردار می‌شود و عزت حقیقی تحقق می‌یابد: «...فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء: ۱۳۹).

در منظومهٔ تفسیری علامه مصباح، «ولایت» حلقهٔ اتصال میان انسان‌شناسی، اخلاق اجتماعی و فلسفهٔ سیاسی

به‌شمار می‌آید. تمایز میان مؤمن و کافر و همچنین میان جامعه اسلامی و جامعه طاغوتی، بنیان شکل‌گیری هویت تمدنی امت اسلامی - که در قرآن با عنوان «حزب‌الله» معرفی شده است - شمرده می‌شود. بر این اساس، ولایت پایه استقلال فرهنگی، وحدت سیاسی و پیوند اجتماعی مؤمنان است؛ الگویی که جامعه را از وابستگی مادی و سلطه فرهنگی بیگانگان رهایی می‌بخشد و مسیر تحقق تمدن جهانی اسلام را بر محور عقلانیت و ایمان دینی هموار می‌سازد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۳، ص ۱۱۸-۱۰۸).

بدین ترتیب، تفسیر موضوعی قرآن در این رویکرد، فراتر از تبیین معارف اعتقادی، کارکردی تمدنی نیز دارد؛ بدین معنا که چهارچوب‌های نظری و عملی لازم برای سامان‌دهی جامعه، تقویت همبستگی اجتماعی و تبیین مشروعیت سیاسی را فراهم می‌آورد و ظرفیت قرآن را به‌عنوان منبعی معتبر و کارآمد برای پاسخ‌گویی به نیازهای انسان معاصر آشکار می‌سازد.

۲-۸. آزاداندیشی و نقد پارادایم‌های مادی‌گرا

تکمیل فرایند نظریه‌پردازی قرآن‌محور، آن‌گونه که در مجموعه معارف قرآن سامان یافته، مستلزم اتخاذ روش تفسیری غیرتقلیدی و نقادانه است. در منظومه فکری علامه مصباح یزدی، انسجام درونی دستگاه معرفتی قرآن امکان گفت‌وگوی انتقادی با نظریه‌های بنیادین علوم انسانی معاصر و مقایسه روشمند آن با مکاتب مادی‌گرا و سکولار را فراهم می‌سازد.

ایشان در رویکرد تفسیری خود با تکیه بر آزاداندیشی و استقلال معرفتی، از تبعیت غیرنقادانه از چهارچوب‌های نظری مسلط غربی پرهیز می‌کند. چنین رویکردی زمینه نقد مفروضات رایج، از جمله انسان‌محوری، اصالت ماده و نسبی‌گرایی معرفتی را مهیا می‌سازد. این نقد، افزون بر آشکار ساختن تعارض‌های بنیادین میان نظام معرفتی قرآنی و مکاتب غربی، به ارائه چهارچوبی بدیل و منسجم برای بازسازی علوم انسانی قرآن‌بنیان می‌انجامد.

در این فرایند انتقادی، هم واکاوی مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نظریه‌ها و هم تحلیل لوازم و پیامدهای عملی آنها نقش اساسی دارند؛ به‌گونه‌ای که هر نظریه از حیث مبانی و نتایجش در حوزه‌هایی چون سیاست، اخلاق و جامعه‌شناسی ارزیابی می‌شود. برای نمونه، در عرصه سیاست، الگوی قرآنی مبتنی بر «حاکمیت مطلق الهی» در برابر نظریه‌های مبتنی بر «حاکمیت مطلق مردم» قرار می‌گیرد و با سنجش مبانی و پیامدهای هر یک، برتری مبنایی و غایت‌مدار دیدگاه قرآنی تبیین می‌شود (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۲۱۰-۲۲۱ و ۲۴۶؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۷ ب، ص ۱۵۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۴ ج، ص ۲۵۵).

در مجموع، این رویکرد منسجم و نقادانه بستر مناسبی برای مواجهه علمی با مکاتب رقیب و بازتولید نظریه‌های علوم انسانی قرآن‌بنیان فراهم می‌آورد؛ نظریه‌هایی که از پشتوانه عقلانی برخوردار بوده و در وحی الهی ریشه دارند و توان ارائه الگوهای کارآمد در عرصه‌های گوناگون علوم انسانی را دارا هستند.

۳. نمونه عملی در حوزه علوم انسانی

در اینجا به اجمال به بیان دو نمونه عملی از ظرفیت‌سازی تفسیر موضوعی علامه مصباح برای تولید نظریه‌های علوم انسانی اسلامی بر اساس مبانی، دیدگاه‌ها و روش‌های سازگار با آموزه‌های قرآنی با معرفی دو کتاب پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی و مقدمه‌ای بر روان‌شناسی از دیدگاه قرآن بر اساس آثار آیت‌الله مصباح یزدی می‌پردازیم.

۳-۱. نمونه اول: پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی

دانش مدیریت به مثابه دانشی ناظر به سامان‌دهی، هدایت و هماهنگ‌سازی کنش‌های فردی و جمعی، شامل گزاره‌های توصیفی (واقعیت‌های انسانی و اجتماعی) و گزاره‌های هنجاری (بایدها، ارزش‌ها و غایات انسانی) است. مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی این دانش نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی نظریه‌ها و کارکردهای عملی مدیریت دارند و هر گونه بازتولید علوم انسانی قرآن‌بنیان بدون بازسازی این لایه‌های زیرساختی، ناقص و سطحی خواهد بود.

الگوهای مسلط بر علوم انسانی معاصر و از جمله دانش مدیریت معاصر، عمدتاً بر مبانی پوزیتیویستی و سکولار استوارند. پوزیتیویسم به مثابه یکی از قدیمی‌ترین و گسترده‌ترین رویکردهای علمی، بر «وحدت روش علمی» میان علوم طبیعی و اجتماعی تأکید دارد و با ترکیب منطق قیاسی و مشاهدات تجربی در پی کشف قوانین علمی برای پیش‌بینی کنش‌های انسانی است (Neuman, 1997, p.63، به نقل از حسنی و موسوی، ۱۳۹۷، ص ۲۳-۲۴). این رویکرد که در آثار کنت، میل و دورکیم ریشه دارد، در قالب گرایش‌هایی چون تجربه‌گرایی منطقی، طبیعت‌گرایی و رفتارگرایی تداوم یافته است و پژوهشگران اثبات‌گرا با اتکا به داده‌های کمی و روش‌های عینی، علوم اجتماعی را همانند علوم طبیعی مطالعه می‌کنند (بلیکی، ۱۳۹۱، ص ۷۱، به نقل از حسنی و موسوی، ۱۳۹۷، ص ۲۳-۲۴).

این الگوها غالباً علوم انسانی از جمله دانش مدیریت را به مجموعه‌ای از تکنیک‌های ظاهراً خنثای «کارآمدی» فرومی‌کاهند و پیوند آن را با بینش‌ها و غایات اخلاقی الهی نفی می‌کنند یا به حاشیه می‌رانند. در چنین رویکردی، حتی پابندی مدیران به ارزش‌های دینی غالباً به ترجیحات شخصی محدود می‌شود و نقشی ساختاری در نظریه و عمل مدیریتی ندارد. افزون‌براین، مبانی انسان‌شناختی مدیریت رایج غالباً بر دیدگاهی منفعت‌محور و ابزارانگارانه مبتنی‌اند که در لذت‌گرایی و سودگرایی ریشه دارد و ارزش کنش‌ها را بر اساس سود و لذت می‌سنجد (ر.ک: فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۸۵-۱۰۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ حسین‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۱۱۱-۱۱۸). پیامد چنین نگرشی - دست‌کم در سودگرایی محض (ر.ک: فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۸۵-۱۰۳) - تقلیل کنش‌های انسانی (از جمله رفتارهای مدیریتی) به ابزاری برای کارآمدی و سودآوری و نفی یا به حاشیه رفتن غایات اخلاقی و معنوی مانند عدالت، احسان و انصاف است.

به‌باور علامه مصباح، قرآن کریم تصویری توحیدی از انسان ارائه می‌دهد؛ انسانی دوساختی و متشکل از دو بعد

جسمی و روحی (مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ص ۶۳-۶۵) و دارای جایگاهی ویژه در نظام هستی، که غایت نهایی او نیل به کمال حقیقی و قرب الهی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰-۱۰۲)؛ انسانی برخوردار از کرامت ذاتی و اکتسابی (مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ص ۷۷-۸۹) و اختیار و مسئولیت (مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ص ۱۰۱-۱۰۸ و ۱۳۷).

طبق مبانی ارزش‌شناختی قرآنی از منظر ایشان، منفعت و لذت فی‌نفسه معیار ارزش نیستند؛ بلکه ارزش‌کنش‌ها بر پایه نسبت آنها با اصول اخلاقی الهی و مسیر کمال انسان سنجیده می‌شود. از این‌رو منافعی که به تضعیف عدالت، ظلم به ضعفا یا انحراف از کمال انسانی بینجامند، فاقد اعتبار اخلاقی‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، الف، ج ۳، ص ۳۹، ۶۵ و ۱۷۳-۱۷۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۷-۲۰۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۳۹-۱۴۴).

برآیند این مبانی نشان می‌دهد که مدیریت اسلامی، بر پایه تفسیر موضوعی قرآن، دارای ویژگی‌هایی چون غایت‌مندی الهی، محوریت کرامت و اختیار انسان، تقدم ارزش‌های اخلاقی بر سود، و مسئولیت‌پذیری فردی و اجتماعی است؛ ویژگی‌هایی که چهارچوب نظری لازم را برای بازتولید دانش مدیریت اسلامی در افق جهان‌بینی توحیدی فراهم می‌سازند و آن را از هر گونه تلفیق گزینشی و غیروشمند با نظریه‌های سکولار و مبتنی بر اثبات‌گرایی متمایز می‌کنند.

۳-۲. نمونه دوم: روان‌شناسی اسلامی و نظریه شخصیت

دانش روان‌شناسی به‌مثابه دانشی ناظر به توصیف، تبیین و پیش‌بینی کنش‌ها و حالات روانی انسان و نیز تعیین معیارهای سلامت، رشد و شخصیت مطلوب، ناگزیر بر مجموعه‌ای از مفروضات معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی استوار است. طراحی یا بازسازی این دانش نیز - به‌ویژه در سطح نظریه‌های بنیادینی چون نظریه شخصیت - مستلزم بازاندیشی در مؤلفه‌های زیرساختی آن است. مبانی انسان‌شناختی تعیین می‌کنند که انسان صرفاً موجودی زیستی - روانی تلقی شود یا دارای ساحات عقلانی، ارادی، اخلاقی و معنوی؛ تلقی‌ای که مستقیماً بر تعریف شخصیت، ساختار آن و تبیین سلامت یا اختلال روانی اثر می‌گذارد. بدون بازسازی هماهنگ این لایه‌های زیرساختی، تلاش برای اسلامی‌سازی روان‌شناسی به اصلاحات سطحی و غیرنظام‌مند محدود خواهد ماند.

هرچند علامه مصباح یزدی اثر مستقلی در حوزه روان‌شناسی دینی تألیف نکرده، اما مبانی فکری ایشان در مجموعه معارف قرآن زمینه‌ساز شکل‌گیری آثاری همچون مقدمه‌ای بر روان‌شناسی از دیدگاه قرآن بر اساس آثار آیت‌الله مصباح یزدی شده است (فیروزیان، ۱۳۹۸).

از مباحث مهم در عرصه روان‌شناسی، نظریه شخصیت و چگونگی شکل‌گیری شخصیت انسان است. در تاریخ اندیشه غرب، فیلسوفان و نظریه‌پردازان شخصیت درباره نقش عوامل وراثتی و زیستی، سهم محیط و تربیت در تغییر و پرورش شخصیت، و میزان تربیت‌پذیری انسان دیدگاه یکسانی نداشته‌اند. برخی شکل‌گیری شخصیت را بیش از همه تابع ویژگی‌های زیستی، سائق‌های غریزی و آمادگی‌های نسبتاً پایدار انسان دانسته‌اند و برخی دیگر برای محیط،

آموزش، روابط اجتماعی و تجربه‌های زندگی سهمی اساسی قائل شده‌اند. البته در بسیاری از نظریه‌های جدید، شخصیت حاصل تعامل پیچیده زمینه‌های زیستی و وراثتی با عوامل محیطی و تربیتی دانسته می‌شود. مقصود از ویژگی‌های زیستی، غریزه‌ها و آمادگی‌های ارثی در این نظریه‌ها، لزوماً همان «فطرت» در اصطلاح اسلامی - یعنی گرایش مشترک و الهی انسان به توحید و کمال - نیست؛ از این رو باید میان این دو مفهوم تمایز قائل شد.

در تاریخ اندیشه غرب، جان لاک (John Locke) با نفی تصورات فطری، ذهن انسان را در بدو تولد به مثابه «کاغذ سفید» (White Paper) می‌داند که هنوز هیچ تصویری بر آن نقش نبسته است و همه مواد معرفت و ابزارهای تفکر خود را از تجربه به دست می‌آورد. از نظر او، تجربه دو مجرای اصلی دارد: نخست، «احساس» (Sensation) که داده‌های مربوط به اشیای خارجی را به ذهن منتقل می‌کند؛ دوم، «تأمل» (Reflection) که حاصل توجه ذهن به فعالیت‌ها و عملیات درونی خویش است. از این رو هیچ تصور یا محتوای ذهنی پدید نمی‌آید، مگر آنکه در یکی از این دو منبع ریشه داشته باشد (اوکانر، ۱۳۷۸، ص ۲۲-۲۸). البته از نظریه معرفت‌شناختی لاک نمی‌توان بدون واسطه یک نظریه کامل شخصیت استخراج کرد؛ اما دیدگاه او درباره منشأ تجربی معرفت، زمینه توجه گسترده‌تر به نقش محیط، آموزش و تجربه در شکل‌گیری ویژگی‌های انسان را فراهم ساخت.

زیگموند فروید (Sigmund Freud)، برخلاف لاک، در زمینه تبیین شخصیت بیشتر بر نیروهای زیستی - روانی و سائق‌های ناهشیار تأکید می‌کند. از نظر او، غرایز یا سائق‌ها (Instincts/Drives) نیروهایی‌اند که از نیازها و تنش‌های بدنی سرچشمه می‌گیرند و دستگاه روانی را به فعالیت وامی‌دارند. فروید انرژی روانی مربوط به غرایز زندگی را «لیبیدو» (Libido) می‌نامد. بنابراین، «سائق» در نظریه او صرفاً به معنای ویژگی ارثی یا صفاتی ثابت نیست؛ بلکه نیرویی پویا و محرک رفتار و فعالیت روانی است. در این چهارچوب، شکل‌گیری شخصیت به چگونگی سازمان‌یابی و جهت یافتن نیروهای غریزی در تعامل با واقعیت و تجربه‌های زندگی وابسته است (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۸۰-۸۲). این نیروهای زیستی - روانی نیز نباید با فطرت توحیدی در انسان‌شناسی اسلامی یکسان انگاشته شوند؛ زیرا غرایز فرویدی عمدتاً بر پایه نیازهای بدنی و سازوکارهای روانی تبیین می‌شوند و واجد معنای الهی و توحیدی فطرت نیستند. فروید در الگوی ساختاری خود، شخصیت را متشکل از سه بخش اصلی «نهاد» (Id)، «من» (Ego) و «فرمان» (Superego) می‌داند. «نهاد» بر اساس «اصل لذت» (Pleasure Principle) عمل می‌کند و جایگاه اصلی نیروهای غریزی است؛ در مقابل، «من» تحت حاکمیت «اصل واقعیت» (Reality Principle) می‌کوشد میان خواسته‌های نهاد، محدودیت‌های واقعیت و الزامات اخلاقی «فرمان» تعادل برقرار کند. «فرمان» نیز دربرگیرنده وجدان و آرمان‌های اخلاقی است و در جریان رشد فرد، به‌ویژه از طریق ارتباط با والدین و درونی‌سازی معیارهای اخلاقی و اجتماعی، شکل می‌گیرد. بدین‌سان، اگرچه فروید برای عوامل زیستی و سائق‌های غریزی اهمیت بنیادی قائل است، شخصیت در نظریه او صرفاً محصول وراثت نیست؛ بلکه از تعامل نیروهای درونی با واقعیت، تربیت و محیط اجتماعی نیز اثر می‌پذیرد (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۸۳-۸۷).

آلفرد آدلر (Alfred Adler)، همکار پیشین فروید، در زمینه تبیین شخصیت، بیشتر بر زمینه‌های اجتماعی و روابط میان فردی تأکید می‌کند. به‌باور او، انسان را نمی‌توان موجودی صرفاً زیست‌شناختی و تابع سائق‌های غریزی دانست؛ بلکه انسان موجودی اجتماعی است که شخصیتش در بستر ارتباط با دیگران، احساس تعلق به جمع، تجربه‌های خانوادگی و موقعیت او در جامعه شکل می‌گیرد. آدلر احساس حقارت را یکی از تجربه‌های مهم انسانی می‌داند و معتقد است که انسان برای جبران یا غلبه بر آن می‌کوشد؛ اما جهت این کوشش یکسان نیست و می‌تواند به رشد، همکاری و خدمت به دیگران یا به برتری‌جویی ناسالم و سلطه‌طلبی بینجامد (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۲۲۷-۲۲۸).

مفهوم «علاقه اجتماعی» (Social Interest) در نظریه آدلر نشان‌دهنده همین جهت‌گیری است. علاقه اجتماعی به معنای احساس پیوند، همدلی، همکاری و مسئولیت انسان در برابر دیگران و جامعه است. از نظر آدلر، شخصیت سالم شخصیتی است که فرد در آن از خودمحوری فاصله می‌گیرد و توانایی مشارکت سازنده در زندگی جمعی را پیدا می‌کند. بر این اساس، «ترتیب»، «فضای خانوادگی» و «محیط اجتماعی» در رشد یا تضعیف علاقه اجتماعی و در نتیجه در شکل‌گیری شخصیت فرد نقشی مهم دارند (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۲۲۷-۲۲۸). باین‌حال علاقه اجتماعی آدلر نیز، با وجود برخورداری از جهت‌گیری اجتماعی و اخلاقی، از نظر مبانی و محتوا با فطرت توحیدی و گرایش به فضایل اخلاقی در اندیشه اسلامی یکسان نیست.

در صورت‌بندی‌های جدیدتر روان‌شناسی شخصیت، تلاش شده است که عوامل مؤثر بر شخصیت به‌صورت جامع‌تری بررسی شوند. شولتز و شولتز این عوامل را در محورهای مانند وراثت، محیط، یادگیری، والدین، رشد و فرایندهای هشیار و ناهشیار دسته‌بندی می‌کنند (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۶۶۳). شواهد پژوهشی، از جمله درباره مدل آیزنک و الگوی پنج عامل بزرگ مک‌کری و کاستا، نشان می‌دهند که برخی صفات مانند برون‌گرایی، روان‌رنجورخویی و روان‌پیش‌خویی از مبنای ژنتیکی قابل توجهی برخوردارند. باین‌حال تحقق این آمادگی‌ها به شرایط محیطی و تجربه‌های دوران کودکی نیز وابسته است (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۶۶۴-۶۶۷). تعبیر «آمادگی‌های زیستی و ژنتیکی» در اینجا ناظر به زمینه‌های ارثی صفات و تفاوت‌های فردی است و نباید به معنای پذیرش فطرت الهی و توحیدی تلقی شود.

محیط اجتماعی و فرهنگی نیز، از ترتیب تولد در خانواده تا الگوهای فرهنگی جوامع مختلف، بر ویژگی‌هایی مانند عزت نفس، منبع کنترل و برون‌گرایی اثر می‌گذارد (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۶۶۷-۶۶۹). «یادگیری» مجرای اصلی اثرگذاری بسیاری از این عوامل است و می‌تواند زمینه‌های ارثی شخصیت را تقویت، تضعیف یا مختل کند (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۶۶۹). والدین نیز به‌عنوان نخستین کارگزاران اجتماعی شدن، در رشد عزت نفس، احساس کارآمدی و امنیت روانی کودک نقش مهمی دارند؛ هرچند همسالان و تجربه‌های خارج از خانه نیز در این فرایند مؤثرند (شولتز

و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۶۷۰-۶۷۱). افزون بر این، شخصیت در طول زندگی کاملاً ثابت نمی‌ماند و تجربه‌هایی مانند ازدواج، والد شدن و تغییرات شغلی می‌توانند موجب تحول آن شوند (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۶۷۲-۶۷۳). نظریه‌های جدید در کنار فرایندهای هشیار، از «ناهشیارشناختی» و پردازش اطلاعات زیر سطح آگاهی نیز سخن می‌گویند (شولتز و شولتز، ۱۴۰۱، ص ۶۷۴-۷۵).

در مجموع، دیدگاه دانشمندان غربی نشان می‌دهد که شخصیت در نظریه‌های مختلف، گاه بیشتر با ویژگی‌های زیستی و سائق‌های غریزی، گاه با تجربه و تربیت، گاه با تعارض‌های ناهشیار و گاه با روابط خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی تبیین شده است. در بسیاری از رویکردهای جدید نیز شخصیت حاصل تعامل وراثت، محیط، یادگیری، خانواده، رشد و فرایندهای هشیار و ناهشیار تلقی می‌شود. وجه مشترک این دیدگاه‌ها پذیرش تأثیر عوامل متعدد در شکل‌گیری شخصیت است؛ اما از این اشتراک در پذیرش اثرگذاری عوامل گوناگون نمی‌توان نتیجه گرفت که نظریه‌پردازان غربی و اندیشمندان مسلمان در مبانی و تبیین شخصیت دیدگاه یکسانی دارند. از جمله مهم‌ترین وجوه تمایز، تأکید نظریه شخصیت در اسلام بر فطرت به مثابه بنیادی‌ترین زمینه شخصیت انسانی است. حتی هنگامی که دانشمندان مغرب‌زمین در نظریه‌های شخصیت از عوامل درونی، آمادگی‌های ذاتی، طبیعت انسان یا ویژگی‌های زیستی سخن می‌گویند، این مفاهیم غالباً ناظر به سازوکارهای زیستی، روانی یا تکاملی‌اند، نه فطرت پاک، توحیدی و کمال‌جوی انسان. از همین‌رو تمایز مبنایی دیدگاه اندیشمندان مسلمان (از جمله علامه مصباح یزدی) با نظریه‌های یادشده آشکار می‌شود؛ هرچند وجوه افتراق دیگری نیز وجود دارد که در جمع‌بندی بحث به آنها خواهیم پرداخت.

نویسنده معارف قرآن با استناد به آیات و روایات بر این آموزه الهی تأکید می‌کند که همه انسان‌ها با فطرتی پاک و توحیدی آفریده شده‌اند و این فطرت شاکله اولیه آنها را تشکیل می‌دهد. از نظر علامه مصباح یزدی، عواملی مانند وراثت، محیط طبیعی، محیط اجتماعی و به‌ویژه خانواده، بر شکوفایی یا عدم شکوفایی فطرت انسانی و پایه‌گذاری شاکله ثانویه انسان اثر دارند؛ اما هیچ‌یک علت تامه شکل‌گیری شخصیت نیستند. نقش اصلی و محوری در این فرایند از آن اراده و اختیار انسان است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۴؛ فیروزیان، ۱۳۹۸، ص ۳۹۱-۴۲۶، به‌ویژه ۴۱۷-۴۲۲).

به‌باور ایشان، وراثت، هرچند در پایه‌گذاری شخصیت انسان نقش دارد، نمی‌تواند فطرت مشترک و اولیه انسانی را دگرگون کند و صرفاً به تقویت یا تضعیف دو دستگاه روحی شناخت‌ها و گرایش‌ها می‌انجامد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۹-۲۲۰). بنابراین، وراثت زمینه و آمادگی ایجاد می‌کند؛ اما تعیین‌کننده نهایی شخصیت نیست. در این دیدگاه، ویژگی‌های موروثی ممکن است در قابلیت‌های شناختی و گرایشی انسان اثر بگذارند، ولی نمی‌توانند فطرت توحیدی و مشترک انسان‌ها را از میان ببرند یا مسیر شخصیت را به‌صورت جبرآمیز تعیین کنند.

محیط نیز اعم از پیش و پس از تولد، به‌ویژه محیط خانواده، به‌عنوان نخستین و بادوام‌ترین محیط اجتماعی، تأثیر عمیقی بر تعادل زیستی و روانی کودک و شکل‌گیری صفات و ملکات پایدار شخصیت دارد و در فعلیت‌بخشی

استعدادهای فطری مؤثر است؛ اما به‌رحال نقشی ناگزیر و تخلف‌ناپذیر ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۰؛ فیروزیان، ۱۳۹۸، ص ۳۹۱-۴۰۰). خانواده از آن جهت اهمیت دارد که نخستین بستر ارتباط عاطفی، تربیت، انتقال ارزش‌ها و شکل‌گیری عادات و ملکات است؛ باین‌حال تأثیر آن نیز در حد زمینه‌سازی و فراهم کردن مقتضیات است و نمی‌تواند اختیار انسان را به‌طور کامل از میان ببرد.

از نگاه ایشان، محیط اجتماعی با مجموعه‌ای از ارزش‌ها، احکام و مقررات - که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود - پیشاپیش چهارچوبی آماده برای شکل‌گیری شخصیت فرد فراهم می‌آورد و از طریق دو نیروی قاهر «ارتباطات اجتماعی» و «باورداشت‌های مشترک»، ذهن و رفتار او را در مسیر خاصی هدایت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که در بسیاری از موارد، اراده فرد تابع اراده جمع است و حتی دانش‌ها و ارزش‌های اخلاقی و حقوقی نیز بیشتر، از جامعه اخذ می‌شوند تا تجربه شخصی؛ باین‌حال باید توجه داشت که محیط اجتماعی نیز مانند وراثت و محیط خانواده هرگز اختیار و اراده آزاد انسان را سلب نمی‌کند؛ زیرا فرد می‌تواند در برابر مقتضیات اجتماعی مقاومت کند و راهی را که خود می‌خواهد، برگزیند.

بنابراین سخن گفتن از «جبر اجتماعی» یا «جبر زیستی» در شکل‌گیری شخصیت انسان نادرست است؛ زیرا عوامل بیرونی و مادی، مانند وراثت و محیط، تعیین‌کننده نهایی اراده نیستند؛ بلکه زمینه‌ها و مقتضیاتی را برای انتخاب و عمل اختیاری انسان فراهم می‌کنند. در این دیدگاه، سهم اصلی در تکوین شخصیت بر عهده امور روحی و باطنی است و عوامل بیرونی تنها در پیوند با شناخت، گرایش و انتخاب انسان می‌توانند به شکل‌گیری صفات و ملکات او بینجامند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۵۰-۵۲ و ۲۲۴).

به‌اعتقاد علامه مصباح یزدی، مهم‌ترین عنصر در شکل‌گیری و تحول شخصیت، اختیار و اراده آزاد انسان است؛ عنصری که جزء اخیر علت تامه محسوب می‌شود و می‌تواند با وجود همه زمینه‌ها و مقتضیات دیگر، نقش اساسی در تکوین شخصیت ایفا کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۰-۲۳۷؛ فیروزیان، ۱۳۹۸، ص ۴۲۳-۴۲۵). این تأکید بر اختیار به‌معنای انکار تأثیر وراثت، خانواده و جامعه نیست؛ بلکه به‌معنای نفی تعیین‌کنندگی نهایی آنهاست. انسان، نه اسیر کامل ویژگی‌های زیستی و ارثی است، نه محصول اجتناب‌ناپذیر محیط و نه محکوم مطلق ساختارهای اجتماعی؛ بلکه در متن همین شرایط، از قدرت انتخاب، مقاومت و جهت‌دهی به رفتار و شخصیت خویش برخوردار است.

البته میزان استفاده افراد بشر از این نعمت خدادادی، مانند سایر نعمت‌های الهی یکسان نیست؛ برخی با به‌کار نرفتن این نیروی خدادادی، به‌تدریج زمینه ضعف و فتور آن را فراهم می‌آورند و برخی دیگر با استفاده مستمر و صحیح از آن، اراده خود را چنان تقویت می‌کنند که می‌توانند در برابر عوامل و مقتضیات دیگر مقاومت کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۳-۲۳۴). از این‌رو اختیار در اندیشه ایشان صرفاً اصلی انتزاعی یا توانی ثابت نیست؛ بلکه نیرویی واقعی است که نحوه به‌کارگیری آن در فرایند زندگی، بر تحول شخصیت انسان اثر می‌گذارد.

همچنین ایشان در تبیین سازمان روانی انسان، مدل هرمی خاصی را مطرح می‌کنند که می‌تواند الگویی در زمینه روان‌شناسی اسلامی باشد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۲، ص ۳۴ و ۴۱؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ص ۱۸۴-۱۸۶). برآیند این دیدگاه آن است که تفسیر موضوعی قرآن در اندیشه علامه مصباح یزدی، ضمن پذیرش نقش واقعی عوامل زیستی، وراثتی، خانوادگی و اجتماعی، با تأکید بر فطرت و اختیار، چهارچوبی منسجم برای بازسازی نظریه شخصیت فراهم می‌آورد. در این چهارچوب، انسان موجودی فطرت‌مند و مختار است و عوامل بیرونی و زیستی در او زمینه و اقتضا پدید می‌آورند؛ اما تعیین‌کننده نهایی شخصیت او نیستند. شاکله اولیه انسان بر فطرت پاک و توحیدی استوار است و شاکله ثانویه او در بستر تعامل عوامل طبیعی و اجتماعی با انتخاب‌های آزادانه‌اش شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، این دیدگاه ظرفیت آن را دارد که مبنایی برای تولید روان‌شناسی اسلامی و نظریه شخصیت قرآن‌بنیان قرار گیرد.

در مجموع می‌توان گفت که تفسیر موضوعی قرآن در اندیشه علامه مصباح یزدی با گذر از تک‌بعدی‌نگری‌های روان‌شناسی کلاسیک و حفظ سهم واقعی مقتضیات طبیعی و اجتماعی - برخلاف پراکندگی نظری و جبرانکاری‌های پنهان در مکاتب غربی - ساختاری منسجم برای بازتولید نظریه شخصیت در افق روان‌شناسی قرآن‌بنیان فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

تحلیل روش تفسیر موضوعی معارف قرآن نشان می‌دهد که این رویکرد، فراتر از گردآوری داده‌های تفسیری است و ساختاری نظام‌مند برای بازاندیشی در مبانی فلسفه علم علوم انسانی و گذار از تفسیر به نظریه‌پردازی فراهم می‌آورد. قرآن در این روش، مرجعی برای استخراج مبانی، سامان‌دهی چهارچوب‌های مفهومی و جهت‌دهی به تولید معرفت انسانی محسوب می‌شود.

ویژگی‌های روشی، شامل پوشش منسجم معارف قرآن در طرحی توحیدی، تنقیح دقیق موضوع، استخراج نظام‌مند مفاهیم، جست‌وجوی جامع آیات و استظهار مبتنی بر منطق درونی قرآن، امکان بازسازی لایه‌های زیرساختی علوم انسانی را فراهم می‌آورد. بهره‌گیری از تمام مراتب دلالتی قرآن و تأکید بر ظرفیت‌های مفهومی و عقلی، پایه‌ای برای استنباط منسجم معارف انسانی و شکل‌گیری نظریه‌های مستقل قرآن‌بنیان ایجاد می‌کند.

تقدم منطق قرآن بر پیش‌فرض‌های رایج و اتکا به عقلانیت فلسفی، امکان نقد مفروضات تثبیت‌شده علوم انسانی مدرن و بازتولید نظریه‌های بدیل را فراهم می‌سازد. آزاداندیشی و استقلال رأی در برابر الگوواره‌های مادی‌گرا، امکان گفت‌وگوی انتقادی با مکاتب معاصر و بازتولید علوم انسانی قرآن‌بنیان را مهیا می‌کند.

نگاه تمدنی و باور به جامعیت قرآن نقش محوری دارد؛ وحی الهی پاسخ‌گوی نیازهای معرفتی، اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی انسان است و می‌تواند نرم‌افزار تمدن دینی را شکل دهد. این رویکرد، در حوزه‌های اخلاق اجتماعی، حقوق و سیاست، بر همبستگی دینی، عدالت، مسئولیت و ولایت الهی به‌عنوان زیربنای جامعه توحیدی تأکید می‌کند و استقلال فرهنگی، وحدت سیاسی و رشد عقلانیت دینی را تضمین می‌نماید.

دو نمونه حوزه مدیریت و روان‌شناسی نشان می‌دهد که بدون بازسازی هماهنگ مبانی معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی، اسلامی‌سازی علوم انسانی به اصلاحاتی سطحی محدود می‌شود. تأکید بر کرامت، مسئولیت و غایت‌مندی انسان، امکان بازتعریف کنش مدیریتی و نظریه شخصیت را فراتر از محدودیت‌های کارآمدی و جبرگرایی فراهم می‌کند.

در مجموع، تفسیر موضوعی قرآن در قرائت مفسر برجسته معارف قرآن با اتکا به ظرفیت دلالتی چندلایه، نگاه تمدنی جامع و استقلال فکری، الگویی نظام‌مند برای بازتولید علوم انسانی قرآن‌بنیان ارائه می‌دهد و افق روش‌شناختی روشن برای پژوهش‌های آینده فراهم می‌کند. تحقق کامل این ظرفیت، به‌ویژه در حوزه‌های تخصصی مانند مدیریت و روان‌شناسی، مستلزم پژوهش تکمیلی، تنقیح مفهومی و نظریه‌پردازی تفصیلی است.

پیشنهادهای

پیشنهاد می‌شود با بهره‌گیری از چهارچوب نظام‌مند تفسیر موضوعی علامه مصباح یزدی، پژوهش‌های مستقل در شاخه‌های مختلف علوم انسانی، مانند مدیریت، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی انجام شود تا ظرفیت این روش در تولید نظریه‌های تخصصی قرآن‌بنیان به‌صورت عینی و مقایسه‌پذیر آشکار گردد. همچنین پژوهش‌های زیر می‌تواند مسیر توسعه علمی این رویکرد را تقویت کند:

– **تولید نظریه‌های میانی علوم انسانی:** بررسی توان تفسیر موضوعی معارف قرآن در عبور از سطح مبانی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی و مشارکت در شکل‌گیری نظریه‌های میانی در حوزه‌هایی مانند روان‌شناسی، مدیریت، جامعه‌شناسی، حقوق و سیاست؛

– **ارزیابی مسئله‌محوری و انضمام‌گرا:** تحلیل میزان ناظر بودن ساختار تفسیر موضوعی معارف قرآن به مسائل واقعی و انضمامی علوم انسانی، از جمله قدرت، نهاد، کنش اجتماعی، توسعه و هویت؛

– **مطالعه تطبیقی با دیگر رویکردها:** مقایسه روش علامه مصباح یزدی با رویکردهای اسلامی دیگر، مانند روش شهید صدر و آیت‌الله جوادی آملی، به‌منظور تبیین مزایا، تمایزها و محدودیت‌های روشی؛

– **بررسی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های روش:** ارزیابی توان تفسیر موضوعی در نقد پارادایم‌های مسلط علوم انسانی مدرن و پاسخ‌گویی به پیچیدگی‌های مفهومی و تاریخی این علوم.

علاوه بر پژوهش‌های نظری، طراحی دوره‌ها و کارگاه‌های آموزشی مبتنی بر روش نظام‌مند علامه مصباح یزدی می‌تواند انتقال عملی این رویکرد از سطح نظری به تولید دانش و توسعه علوم انسانی قرآن‌بنیان را تسهیل کند.

منابع

قرآن کریم.

آریان، حمید (۱۴۰۳). مفسران برجسته حوزه علمیه قم در سده اخیر؛ علامه مصباح یزدی و تفسیر موضوعی نظام‌مند قرآن، قرآن‌شناخت، ۱۷(۱)، ۲۰۸-۱۹۳.

اسلامی، محمدتقی (۱۳۸۲). زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی. زیر نظر محمود فتحعلی. قم: پرتو ولایت. اسماعیلی، سیدمحمد (۱۴۰۰). بررسی تطبیقی روش تفسیر موضوعی آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جوادی آملی. عیار پژوهش در علوم انسانی، ۱۲(۲)، ۷۰-۵۳.

اوکائر، دی. جی. (۱۳۷۸). جان لاک. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: نشر کوچک. بلیکی، نورمن (۱۳۹۱). پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی. ترجمه سیدحمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان و سیدمسعود ماجدی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

جلیلی، سیدهدایت‌الله (۱۳۸۷). تفسیر موضوعی: چپستی، بنیان‌ها و پیش‌فرض‌ها. قم: مؤسسه بوستان کتاب. جمعی از نویسندگان (۱۳۹۷). مبانی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

حسنی، سیدحمیدرضا و موسوی، هادی (۱۳۹۲). تبیین و تحلیل مبانی انسان‌شناختی آگوست کنت در پارادایم اثباتی. روش‌شناسی علوم انسانی، ۱۹(۷۴ و ۷۵)، ۶۸-۲۹.

حسنی، سیدحمیدرضا و موسوی، هادی (۱۳۹۷). انسان‌کنش‌شناسی پوزیتیویستی، به‌مثابه مبانی انسان‌شناختی آگوست کنت و امیل دورکیم. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

حسین‌زاده، امیر (۱۳۹۱). تأثیر رویکرد منفعت‌گرایی اخلاقی بر دانش مدیریت و سازمان. اسلام و مدیریت، ۱(۲)، ۹۳-۱۱۲. ذوالفقاری، محمدحسین (۱۳۸۸). تفسیر موضوعی در گفت‌وگو با حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح. معرفت، ۱(۳۶)، ۱۸۵. ذوالفقاری، محمدحسین (۱۳۸۷). تفسیر موضوعی از دیدگاه شهید صدر و استاد مصباح یزدی (دام‌ظله). پایان‌نامه کارشناسی ارشد. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

رجبی، محمود (۱۳۸۳). روش تفسیر قرآن. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه. رجبی، محمود (۱۳۸۸). تفسیر موضوعی قرآن از منظر استاد محمدتقی مصباح یزدی. قرآن‌شناخت، ۲(۲)، ۱۱۱-۱۴۶. شریفی، احمدحسین (۱۴۰۰). بر مدار حق. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. صنعتی، رضا (۱۳۸۳). مصباح دوستان: ناگفته‌هایی از زندگی علمی و سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی. قم: همای غدیر. طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. فرانکنا، ویلیام کی (۱۳۷۶). فلسفه اخلاق. ترجمه هادی صادقی. قم: مؤسسه فرهنگی طه، چاپ سپهر. شولتز، دوان پی. و شولتز، سیدنی ال (۱۴۰۱). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی. تهران: نشر ویرایش. فیروزیان، شبیر (۱۳۹۸). مقدمه‌ای بر روان‌شناسی از دیدگاه قرآن بر اساس آثار آیت‌الله مصباح یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۱). به‌سوی خودسازی. نگارش: کریم سبحانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲الف). نظریه سیاسی اسلام. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲ب). کاوش‌ها و چالش‌ها. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶). تعدد قرائت‌ها. نگارش: غلامعلی عزیزی کیا. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). *جامعه و تاریخ در قرآن*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). *حقوق و سیاست در قرآن*. نگارش: محمد شهرابی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). *انسان‌سازی در قرآن*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴الف). *اخلاق در قرآن*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ب). *پیش‌نیازهای دانش مدیریت اسلامی*. نگارش: غلامرضا متقی‌فر. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ج). *در پرتو ولایت*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴د). *قرآن‌شناسی*. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ه). *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*. تحقیق و نگارش: احمدحسین شریفی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴و). *فلسفه اخلاق*. تحقیق و نگارش: احمدحسین شریفی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۵). *جهان‌شناسی (معارف قرآن ۲)*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۷الف). *راه و راهنماشناسی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۷ب). *حکیمانه‌ترین حکومت*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸). *خداشناسی (معارف قرآن ۱)*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۹). *انسان‌شناسی در قرآن*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- Hughes, John (1990). *The philosophy of social research*. New York: Longman.
- INGRAM, JOHN K (1901). *HUMAN NATURE AND MORALS*. London: ADAM & CHARLES BLACK.
- Neuman, W. L. (1997). *Social research methods: Qualitative and quantitative approaches*. Boston, MA: Allyn and Bacon.